

رمون آرون
افیون روشن‌فکران

ترجمهٔ پیروزایزدی



فرهنگ جاوید

فهرست

- ۱۱ مقدمه: عقل دموکراتیک در برابر تعصبات ایدئولوژیک
نیکولا باور
- ۲۷ پیش‌گفتار

بخش اول: اسطوره‌های سیاسی

- ۳۳ فصل اول: اسطورهٔ چپ
- ۳۴ اسطوره‌های گذشته‌نگر
- ۴۲ گسست میان ارزش‌ها
- ۴۹ دیالکتیک رژیم‌ها
- ۵۷ اندیشه و واقعیت
- ۷۱ فصل دوم: اسطورهٔ انقلاب
- ۷۲ انقلاب و انقلاب‌ها
- ۸۰ منزلت انقلاب
- ۹۰ شورش و انقلاب
- ۹۹ آیا وضعیت فرانسه انقلابی است؟

۲۶۹	دربارهٔ "جامعهٔ روشنفکران"	۱۰۹
۲۷۹	جامعهٔ روشنفکران و سیاست	۱۱۰
۲۸۶	بهشت روشنفکران	۱۱۶
۲۹۷	جهنم روشنفکران	۱۲۳
۳۰۷	فصل هشتم: روشنفکران و ایدئولوژی‌ها	۱۳۱
۳۰۸	عوامل بنیادی	۱۴۱
۳۱۱	مباحث ملی	
۳۲۱	روشنفکران ژاپنی و مدل فرانسوی	
۳۲۹	هند و نفوذ بریتانیا	۱۵۳
۳۴۱	فصل نهم: روشنفکران در جست‌وجوی دین نو	۱۵۵
۳۴۲	عقیدهٔ اقتصادی یا دین سکولار	۱۶۳
۳۴۷	کنشگران و هواداران	۱۷۰
۳۵۴	از دین مدنی تا استالینیسیم	۱۷۹
۳۶۳	روحانیت سکولار	۱۸۹
۳۷۵	سرنوشت روشنفکران	۱۹۰
	نتیجه‌گیری	
۳۸۹	پایان عصر ایدئولوژی؟	۲۰۵
		۲۱۲
		۲۱۹
		۲۲۰
۴۱۱	نمایه	۲۲۷
		۲۳۷
		۲۴۳
		۲۵۳

فصل سوم: اسطورهٔ پرولتاریا
تعریف پرولتاریا
آزادی عقیدتی، آزادی واقعی
وسوسهٔ آزادی عقیدتی
کسالت آور بودن آزادی واقعی
دربارهٔ خوش بینی سیاسی

بخش دوم: بت تاریخ

فصل چهارم: اهل کلیسا و اهل ایمان
خطاناپذیری حزب
آرمانگرایی انقلابی
محاكمه و اعتراف
دربارهٔ عدالت انقلابی
فصل پنجم: معنای تاریخ
تنوع معانی
واحد‌های تاریخی
دربارهٔ پایان تاریخ
تاریخ و تعصب
فصل ششم: توهم ضرورت
جبرگرایی عَرَضی
پیش‌بینی‌های نظری
پیش‌بینی‌های تاریخی
دربارهٔ دیالکتیک
دربارهٔ سیطرهٔ تاریخ

بخش سوم: از خودبیگانگی روشنفکران

فصل هفتم: روشنفکران و میهن خویش	۲۶۷
---------------------------------	-----

مقدمه

عقل دموکراتیک در برابر تعصبات ایدئولوژیک

نیکولا باور*

کتاب افیون روشنفکران^۱ رمون آرون که در بهار ۱۹۵۵ انتشار یافت، مانند خیانت روشنفکران^۲ ژولین بندا^۳ (۱۹۲۷) و مجمع‌الجزایر گولاگ^۴ نوشته آلکساندر سولژنیتسین^۵ — که در ۱۹۷۵ به زبان فرانسه ترجمه شد — در زمره معدود کتاب‌های مهم تاریخ روشنفکری فرانسه در قرن بیستم است. اهمیت کتاب در این است که در فردای مرگ استالین و مهم‌تر از آن در بحبوحه جنگ سرد، یعنی سومین منازعه جهانی قرن، انتشار یافت که در طی آن جهان شاهد آن بود که کمونیسم در تکاپوی نابودی دموکراسی لیبرال جانشین فاشیسم و نازیسم شده است. اهمیت کتاب در نقد رادیکالی است که نه تنها سپهر سیاست و تاریخ بلکه فلسفه و اخلاق را نیز شامل می‌شود و ماهیت دروغین رژیم شوروی را هویدا می‌سازد. اهمیت کتاب در میزان تأثیرگذاری آن در فرانسه و فراسوی

* Nicolas Baverez (۱۹۶۱ -)؛ موزخ و عالم علوم اجتماعی. (مترجم)

1. *L'Opium des intellectuels* 2. *La Trahison des clercs*

۳. Julien Benda (۱۸۶۷-۱۹۵۶)؛ فیلسوف و رمان‌نویس فرانسوی. (مترجم)

4. *L'Archipel du Goulag*

۵. Alexandre Soljenitsyne (۱۹۱۸-۲۰۰۸)؛ نویسنده اهل روسیه و برنده نوبل ادبیات ۱۹۷۰. (مترجم)

فصل اول اسطوره چپ

آیا گزینه‌های چپ و راست هنوز مفهومی دارند؟ کسی که این پرسش را مطرح می‌کند، بلافاصله متهم می‌شود. مگر آن ننوشته بود: «وقتی از من می‌پرسند آیا مرزبندی بین احزاب و اشخاص براساس چپ و راست هنوز مفهومی دارد یا نه، نخستین چیزی که به ذهن من می‌رسد این است که طرح‌کننده پرسش مطمئناً دست چپی نیست.» اما منع از طرح این پرسش نباید ما را دلسرد کند، زیرا این واکنش نوعی پیشداوری است تا اعتقادی مبتنی بر خرد.

گرچه در فرهنگ لیتره¹ آمده است که «چپ حزب مخالف در مجالس فرانسه است که نمایندگان آن در طرف چپ رئیس مجلس می‌نشینند»، اما اطلاق صفت مخالف به این اصطلاح افاده معنای نمی‌کند. احزاب به نوبت به قدرت می‌رسند، اما حزب چپ، چپ است حتی اگر حکومت را در دست گیرد.

وقتی بر اهمیت دو اصطلاح راست و چپ تأکید داریم، نباید گمان بریم که در سازوکار نیروهای سیاسی، همواره دو بلوک شکل می‌گیرند و جناحی میانه که دائم در حال کوچک‌تر شدن است، آن‌ها را از هم جدا می‌سازد. این دو اصطلاح

1. Émile Littré (1801-1881)

مبین وجود دو نوع بینش با جهت‌گیری‌های اساساً متضاد با یکدیگر است؛ در قالب دو نوع درک و دریافت از مسائل که با وجود تغییر در مفاهیم و نهادها گفت‌وگوی بی‌پایان میان خود را پیش می‌برند؛ و سرانجام دوازده‌گانه که مبارزه بین آن‌ها قرن‌هاست که خبرساز بوده و همچنان نیز خواهد بود. آیا این دو نوع بینش و فلسفه و حزب، در جایی خارج از تصوّر مورّخانی نیز قرار دارند که فریب قضیهٔ دریفوس^۱ یا تفاسیر مناقشه‌انگیز جامعه‌شناسی انتخابات را خورده‌اند؟

میان گروه‌های مختلفی که خود را چپ می‌نامند، هرگز اتحادی عمیق وجود نداشته است. از یک نسل به نسل دیگر، دستور کارها و برنامه‌ها تغییر می‌کنند. آیا چپی که تا دیروز برای برپایی رژیم مشروطه مبارزه می‌کرد، با چپی که خود را هوادار رژیم‌های دموکراتیک خلق نشان می‌دهد، وجه اشتراکی دارد؟

اسطوره‌های گذشته‌نگر

فرانسه مهد تضادهای چپ و راست است. این دو اصطلاح که تا جنگ جهانی دوم در ادبیات سیاسی بریتانیا چندان محلی از اعراب نداشتند، از مدت‌ها پیش از آن در فرانسه به‌کار می‌رفته‌اند. چپ از چنان منزلت بالایی برخوردار است که احزاب میانه‌رو و محافظه‌کار می‌کوشند برخی صفات را از واژگان مخالفان خود وام گیرند. بدین سان، احزاب در فرانسه با باور به جمهوریت، دموکراسی و سوسیالیسم به رقابت با یکدیگر برمی‌خیزند.

بنابر تفکر رایج، دو عامل موجب عمیق‌تر شدن تضاد فوق‌گردیده است. برداشتی که متولیان رژیم پیشین^۲ از جهان داشتند، از تعالیم کاتولیک الهام می‌گرفت. روحیهٔ جدید که زمینه‌ساز انقلاب گردید اقتدار کلیسا و نظام پادشاهی را هدف قرار می‌داد. جنبش انقلابی در پایان سدهٔ هجدهم و در طول سدهٔ نوزدهم همزمان با تاج و تخت و محراب به مبارزه برخاسته بود. این جنبش ضد روحانیت کاتولیک بود، زیرا سلسله‌مراتب کلیسا از جنبش مقاومت طرفداری

۱. Alfred Dreyfus (۱۸۵۹-۱۹۳۵)؛ افسر فرانسوی یهودی‌تبار که به جرم جاسوسی برای آلمان در دادگاه نظامی محاکمه شد. (مترجم)

2. Ancien Régime

می‌کرد یا دست‌کم چنین به‌نظر می‌رسید. در انگلستان که آزادی‌های دینی علت بروز انقلاب شکوهمند در سدهٔ هفدهم بود، احزاب پیشرو عناوینی مانند مستقل، ناهمنوا و رادیکال داشته یا به فرقه‌های مسیحی وابسته بودند و هیچ‌کدام در زمرهٔ عقلگرایان ملحد محسوب نمی‌شدند.

گذار از رژیم پیشین به جامعهٔ مدرن در فرانسه با سرعت و سببیت صورت گرفت. در آن سوی مانش، رژیم مشروطه به تدریج استقرار پیدا می‌کرد و نهادهای منتخب مشروعیتشان را از مجلسی می‌گرفتند که خاستگاه آن به سنت‌های قرون وسطا برمی‌گشت. در سده‌های هجدهم و نوزدهم، مشروعیت دموکراتیک جایگزین مشروعیت پادشاهی گردید بی‌آن‌که آن را کاملاً از میان ببرد، اما برابری شهروندان اندک‌اندک تمایزات طبقاتی را محو کرد. افکاری که انقلاب فرانسه به سرعت در سرتاسر اروپا گسترش داد، یعنی حاکمیت مردم، اعمال قدرت قانونی، مجلس انتخابی و حق حاکمیت، و نیز حذف امتیازات طبقاتی، در انگلستان گاه زودتر از فرانسه تحقق یافته بود، بی‌آن‌که مردم با جهشی پرومته‌وار، بندها را بگسلند. "دموکراتیک‌سازی"^۱ در این کشور کار مشترک احزاب رقیب بود.

انقلاب، چه از آن با صفت شکوهمند یا دهشتناک یاد کنیم و چه آن را فاجعه یا حماسه بدانیم، تاریخ فرانسه را به دو بخش تقسیم کرد. ظاهراً انقلاب دو فرانسه را علیه یکدیگر برانگیخت: یکی که پا پس نمی‌کشید و عرصه را خالی نمی‌کرد و دیگری که از ستیز با گذشته خسته نمی‌شد. هر یک خود را نوع بشر جاوید قلمداد می‌کرد. یکی به خانواده و اقتدار و مذهب تکیه داشت و دیگری به برابری و خرد و آزادی تمسک می‌جست. یکی نظمی را قبول داشت که به کندی و طی قرون شکل گرفته بود و دیگری به توانایی آدمی برای بازسازی جامعه با استفاده از داده‌های علمی ایمان داشت. راست هوادار سنت و امتیازات در برابر چپی قرار داشت که به آینده و قدرت هوش و عقل بشر چشم دوخته بود.